

بسم اہل بیت

چون محضر تشریف مرا کردی سر زادت نماند تپسم از هیبت دانه فخر از وقایع تاریخ هری
 میدان را که در ازده ما حجاب نشینده و خاطر دهم بعضی رسام نه او چه محضر و بر منگو
 ازین فاعلی مع کبر احمد از خدیو بیایا اینان مرحوم داده مع علی احمد علیه بابا و بر منگو
 فایده حضرت باب نقطه اولی روحی مارواه داده و دیگر از اطراف فرزند از علی و مطلب
 در شرف ایمان فائز و معطر شدند و از فرزند متفرق شد در اطراف ایران تسلیع
 امر مشغول گون فرجه بعد یوسف از پیا بودیم در میدان تشریف اوجه عن دریا شریک
 تسلیع شدند جمع ناظر از هر طریقه قبول نموده دستمال انچه با فوق الهی داشتند در
 هم برعه مقبضین یا فرو چون عموم اما شجر از مطاب حضرت رسید مرحوم بهر
 بودن چنانچه صف و زمین میشد و جسر خورشیدی داشتند چون بتکلیف
 از فخر خرم پرنه و فخر را می فروخته در دست از تازده خیز نبرد در دره حضرت نقطه اولی
 جرسه ایها در تیره بوده نظام در دست قاهر میدان آمدند و فخر از در دره فخر نازان
 در اب خان مجبور بوده آمدند و اکثر از احباب را دستگیر و خانه مارا تاراج نمودند و تمام
 احباب را چوب بسته و با میکشیدند کینفر مع کبر قمر مشهور کرتجه و خانه علی
 شدند در نسبت خوش روی داشتند خود را مستر که به جو صاحب خانه و تر بوده الهی
 "هم در بازار کچوب بسته افتاد و فخر در زیر چوب شهید و فخر حرم در زندان

[illegible]

حضرت حسین را هم در کتب بنظر شما که نشسته معین را خواند حضرت ابرف
 این نظام حکم تا در با هم گفتند و در آن بین فرموده در بدنه چهار نفر را
 در کبر سر حاضر کنند در قضا آن شخص را در نمی دزد بستان لا اله الا الله
 بعد از آنکه علم میوه وقت و اظهار می دهد حکم آن میوه خوب نظر بود
 در ادم و نیز بر او در لا اله الا الله میگویند نیم ساعت وقت بکشد اویفته
 احوالت گفته و حکم را آن دلچسب فرموده بودند اگر مکرر است تا رضایه بود
 مانند آب را تا خنک کند فریاد خود را میفرستد جمع اینها را حاضر نمیشد اگر چه
 بنامند جمع حاضر حرکت کنند و لا ابر با به مطلع نشد اویسم و فاعلم
 دهان بین میفرمودند در آن کوچه آن در نظر و در سینه عدم ملات تبارام
 او تا بخانه لا اله الا الله در دمس در این مدت و در وقت نشسته بود
 سلیقه شان نشد خود را بجای نه میزد و میفرستادند و در این ام بعد خط
 اینک در آنجا حاضر و با هم میگردند صحبت نموند و ادم مثنی فاعلم علی همیشه
 بر طبت این کلمات در روز در مقبره رفته بود بخانه این نظام میزدند و هر یک
 هم هر روز بهانه امروز فردا که در غوم رسیده که فراموش گویند و طول کشید
 در داخل پنجه روز بخانه آنرا علماء در میان چاه بچه و اظهار نظم نموند و بعضی
 میخواستند طرفین دعوت که صف داشت بر بند از جبهه علی که تا قبل از آنکه

در خج میزد گفتند و موافق میسر میگویند قبل نشد و در مراسم در بخانه میر میزد
 در نیز بر ادم که در اسلام بکمر و دست آمده و خود حضرت ابرف دست گرفته صدای
 میر میزد خج میزد میفرمودند و نیز بر او در قضا آن شخص را در نمی دزد بستان لا اله الا الله
 العلماء بکمر فرستاد بودند خواند حضرت ابرف او تا شتر تا رفته بودند در شتر
 علماء ادم را نیز با بر سر میزد در صورتیکه آن دانشم ادم و در بر دانه زرا
 عدل میدادند با دوش میفرستاد فرمودند که بحق پرسیده شود در آنرا که گفتند
 در امرات فریاد سوال آن پکت و جبهه که لا اله الا الله در وقت که
 بعد طرفین را میفرستد و اینان صف به بند فرمودند فرستاده رسیده که
 فراموش کرد چون عریفه دلچسب بودم در ما خانه علماء میزد حضرت ابرف مخصوص
 رسیده که بفرمانند لهذا توسط معی تا خان نهادن فرمودند در طرفین را حاضر
 فراموش گویند و لکن هر چه بگویم نظم کنند و بعد از آنکه باری پنجه روز در
 میر میزد میفرمودند اینها خسته شدند و در هر جا اظهار نظم نموند صدا و در آقام
 شد تکرار رسانند تا آنکه روز طرفین در اداره حاضر بودم حضرت ابرف بر
 آمده در بلقون عمارت جاسر شدند و حاضر فرمودند صفی از بهانه و صفی ام از بهانه
 در طرف بسته آن و بعضی ادارات و در پیران جبه تا شمع شدند بکوفه
 حضرت ابرف بر سر من فرموده در ادارات تا بان این نظر که با صحبت

۹
 از اینها چه میخواهد میرمهر نامی عرض گو قمران ، خیر نخواهم و این مارا شیخ
 آدم این دهاق دورت میدانم و یک اسیر را بنیاد میکنند یا تبری
 کنند یا آنکه بسجده و چهار تا بنایند بدو توبه صف بهاد سر صف عباد
 لایع را غنی طلبا فرمودند تا سماره بایستید تا مع تعلیم کردند اوقات حضور ^{فرمودند}
 بهانه نسید اگر چه بماند بایستید این قایان خون سمارا عدل دانند حال سارا
 طلاق دلعه شوهر دهند بایستید بایستید همین قایان فتوا فرستادند مرا ایام
 نه روز را دلعه در سر نشیند کعبه بایستید بایستید بدو توبه رمی کرده علی کعبه
 فرمودند تا سماره بایستید اخی تعلیم کرد فرمودند لمن بینا اخی فرمودند
 دادند در جانی آیه لمن است حضرت نهر که است حرف تمام فرمودند
 بگیرد پس فرستاد عقب سر از دایس گرفته در صف خارج در دوازده نشان
 رفته بنده در یک طرف معقت بودم در چهار چهره و از طرف دیگر نظر حضرت
 نهر بود در وقت رانال از بنده است پسکه از صف خارج شده عیصق خان
 بغیر اسکت راس در سر ک و دعای مع هر آوی هم باد همراه شدند آنچه
 گفته که حضرت نهر تودا گفته دعای مع که خبر هر جا این را پیر من اسم
 و نام که باری حضرت نهر پس از هر نظر که دو کوه بهوات از بنده شد
 فرمودند برادر رحمت نشیند فکر از این فرمودات و فرموده بایستید

۱۰
 همه تان را میگویم پر روضه ، آنها چه حرف است چرا اثر بماند از این
 سادات تفرق شدند اوقت در کعبه با فرموده فرخنده شاه اسم پدر
 اکبر بایستید از بلقون در پائین دیدیم بنده استیقام در عیصق خان
 در راعی هر فغان کعبه عرض حکم حضرت نهر مارا عرض
 فرمودند که برویم در اینجا امن تر باشد چه مردن اینجا زرد ساجار
 ادب باش بهتر است در این عین اجار ارفت دست الو جانباع
 و لا محسن کرد دست داد قدری صد انبند شد فری میرزا عیصر
 خان پائین آمده دست بنده را گرفته کشان کشان تا دم جده خانه
 و دلداری و خاطر جمعی میدادند در بیت حضرت میر انیلور
 نبود برادر تو جواب گفت مجبور شده مع غفور ایشان برید
 خبر بغیرستم برادرت در منزل فر همان است میخواهد بایند
 ببینید از اینجا در راه افتادیم دیدیم حضرات همه جا جار
 کشیده اند بایه مارا اگر کار گویم معوم باز دار تا خان دسته
 دسته نهای ص بدو جانب لایز جین معیوف را عرض کردم

بگویم که حرف چه پادشاه دیدیم همچا بنده دم آشفته شده در بطرف
 بهما صحبت میکردم در راه تمام نظرشان بپادشاه بود چو آمدند دیدیم که بر سر
 نرد زل و یک گفتند جهات دست دست از ایندرفان و از آن در خارج
 می شدند نظراتان در بهما ما را بصر تمام میخندیدند ساعتی که نشست دیدیم
 پنج نفر ملاقات دارد خان شده فراموش باش ملاقات این ملاقات
 بودند فردی جانب میر علی کبریا گفت بهما تو رفتی ملاقات دارند
 فراموش باش گفت که میر علی کبریا گفت این نیست بهما که گفت در راه با هم
 نگاه نکنم گفت اینها چه فرست و تا بهم رسد دارم ببرد از این
 فراموش باش پادشاه وقت بهما را گفتی کن قدری متحیرانه بعد از چندی
 افکند در نفر در نفر ملاقات را بدو خان که آشفته خود فراموش فردی
 جانب میر علی کبریا در پهن بهما جانب لا سر حدی مع نفر دارم
 و در اینجا در اذان صبح بنانه بساط صلات و آنکه فرستادم بهما
 نیم ساعت ملاقات از دای خان **لوحه** **جانب** **بدر** **حسن**
 عهده فرمودند حاجی محمد علی لا سطل فرمودند در آنجا باشد است
 و انشالله بر خیزند سفارت خانه درس برویم جانب لا مع قدری

قدری بسر در آنوقت در سبزه با هر در نفر رفتن و سپهر لا محسن بنای کرد
 که از آن بنده دیدم صدا پیران خواجه رفت گفت قطع کن پیاده نفس
 بسته چهارم خفیک بود در پیران در آن موقع جبر غیر سلطان از خدمت
 مر حمت که در اداره خبر دار شده احضار کرده فرمودند اگر چنانچه سر باز
 انداخته جای رخت خواب فرست به پیران پول بخوابت نه دلمه جوی
 لکنه از من بخوابند ایشان رفته سر باز کردند ملاقات دارم در آن
 حاله که در سلطان گویم عصر سر بنده خانه حضرت ابرف رفته بمجلس
 اغان وارد شده دیدم هر چه در زیر زنجیر کران و لا در سافه داشته
 بهما میگذاشت بر سینه هم حاجی محمد علی اخوی قدری شوخی نموده میگذاشتن چای
 هم دادند یک ساعت نشستند پیران آمد محمد علق خان کرد و بشیر گفت
 و قیقه شمارا میرزا مع ابرف خان راه انداخت پیر فرمودند چه صدا
 بود عیص خان عرض کردند برادر محمد بن بود فرمودند نه رفته است
 و در آن نگاه دارم با هم مرخص شوند ملاقات کردند بجا نا پناه
 بودند عرض کردند رفته است که هم منزل عروب بود جبر تر در آن

^{۱۳}
 در حضرت شرف علی ثقیف الاسلام نوشته میخواندند و طرف شرف علی درم
 نگاه داشتیم و پیر خوت علی درم را برین کز درنه جواب طران نیتام بهرام
 شبانه علی را خود را میسر فرستاده اند و علی درم را چو گوشت و در نه سنا
 گوشت در بریده و فر گوشت تاکت و فر فقیر و اینا فایده ام در قبول
 پیران دوم من تا نیرم ایضا را صورت نمیکند و چه طرف ام گوشت جاندار
 مر جت که نه الاسلام در مکه قبر پیران بعد و علی درم در زرت قبول میکند
 اورا پیران من قبر پیران و آنچه اسرار میانه انوی قبول میکنند روز درم
 و شرف هم را مانند ثقی الاسلام و درم قبر پیران میفرستاده و باز درم
 نهادند و بر سره بویا دهند قبر پیران کوه و ثقی الاسلام خج پیران است
 و قبر در زانیه اینجا است رحمت بخوانند و تمام آنچه واقع شود در قبر پیران
 خواهد داشت بخواند صفای در میان تمام بجه پیران است در اندرون با
 پیران میان نمایان است و پیران و پیران کس بعد با سر درم در اندرون
 پیران پیران نمایان است یک سال خانه کورم میانم و فر قبول کردند پیران
 و پیران درم چهره میخواندند و پیران سبب نذر انوی فرزند و رفتن فرام
 بخانه پیران سبب نذر روز پیران باز قبر پیران دست بر نه نوشته

^{۱۴}
 در زرت در نه من علی درم پیران سبب نذر انوی فرزند و رفتن فرام
 نوشته در بالا خانه اندرون پیران که در نه کفر خاتم کفر فرزند جان در نه
 علی درم انوی کفر در بخش بود ثقی الاسلام که است علی درم را چو
 میسر میکنند و پیران حرف است کس با عقیده، تمام کاری نذر لکن پیران
 با درم درم درم میسر میکنند و کز قمرن با درم و الله تعالی عیال شرف
 درم مطلقا مادر از راه درم پیران کفر چو از راه درم کفر در راه کفر
 فاحشه است در کت است در نه تمام حصر درم فر فرزند انوی
 مواضع تمام انوی میگرد جانب از حضرت پیران در حق من فرموده است
 انکه حق حضرت اولادش از حق پیران در نه اولاد حضرت خود را خط میفرمودند
 ساحر که اب خویش نسبت نیت اندر پیران حضرت پیران و الله درم درم
 حفظ میفرمودند و پیران و پیران و پیران و پیران و پیران و پیران و پیران
 تمام است ملک بهان طریقه شده پیران و پیران و پیران و پیران و پیران و پیران
 مرا نذر مملکت کس نفس ثقی الاسلام قطع در کس شده در پیران
 بکرم برده و پیران علی درم را بکرم علی درم را بکرم علی درم را بکرم

۱۷
 و بعد از مرگ پدرش در روزی که قبل از مرگش بود و از دست کفر در شمر از خانه و فرستاد
 گوشت فله و کف ماسته میبرد کشیده و در روز در خوردن پس این خوردن
 جواب کف و لایم را هم در روز از خانه و کف بسته سبزه بخورد هر یک کشیده تمام
 با در آنچه در نظر بود عرض کرد از قدرت افعال و عبارات معجزات میخوام بپرسد
 میدانم مصلح فله در آنچه نژاد است نفع این طراف کفر در سایر جهات است
 بهر حال شکر است در نعمات و عدم فله است بخیر زاندر مرقی گویم در صفت
 محبوبان فله باشد در سیاهام دست خالی اند که در فوجم و کوه در راهی
 آنچه در فرارش شده جانب لا بهر را میبرد و با سفید در مارچ سال ۱۳۳۱
 از آنکه کوه کرده و با دیر در اجاب نبود در فله نفع را تبیین کند و هر چه
 صحبت امری را علنی میفرمود نهایت منتهی است شکر بود در مارچ سال ۱۳۳۹
 شب در بوستان خوابیده بود و فله در کوه فله کشیده که در صبح در آن
 دیدن اجاب شده و فله در کوه است و کوه در راه حکمرانان لا بهر را
 بود و فله در فله کشیده و فله کشیده و فله کشیده و فله کشیده
 و از فرزند من مدوم باشد محک علی اسمعیل و در است سال بعد از
 شهادت پدر را میبرد نکند برادرهای زن علی اسمعیل در ایران

۱۸
 و بعد از مرگ پدرش در روزی که قبل از مرگش بود و از دست کفر در شمر از خانه و فرستاد
 گوشت فله و کف ماسته میبرد کشیده و در روز در خوردن پس این خوردن
 جواب کف و لایم را هم در روز از خانه و کف بسته سبزه بخورد هر یک کشیده تمام
 با در آنچه در نظر بود عرض کرد از قدرت افعال و عبارات معجزات میخوام بپرسد
 میدانم مصلح فله در آنچه نژاد است نفع این طراف کفر در سایر جهات است
 بهر حال شکر است در نعمات و عدم فله است بخیر زاندر مرقی گویم در صفت
 محبوبان فله باشد در سیاهام دست خالی اند که در فوجم و کوه در راهی
 آنچه در فرارش شده جانب لا بهر را میبرد و با سفید در مارچ سال ۱۳۳۱
 از آنکه کوه کرده و با دیر در اجاب نبود در فله نفع را تبیین کند و هر چه
 صحبت امری را علنی میفرمود نهایت منتهی است شکر بود در مارچ سال ۱۳۳۹
 شب در بوستان خوابیده بود و فله در کوه فله کشیده که در صبح در آن
 دیدن اجاب شده و فله در کوه است و کوه در راه حکمرانان لا بهر را
 بود و فله در فله کشیده و فله کشیده و فله کشیده و فله کشیده
 و از فرزند من مدوم باشد محک علی اسمعیل و در است سال بعد از
 شهادت پدر را میبرد نکند برادرهای زن علی اسمعیل در ایران

اعلم که از درستی قصاص خواسته و الله بندگان را علم نموده علی ام فروا
 نه اندر هندی هم قاتل محسوب است در خاتمه آنچه از فرضها و بنیضات و امانت
 و عافیت با بر جتنی چنان تعیین و نتیجه است از حضرت محمد و اسم میرزا اسمیر لا
 در نظرات یس و انصاف قلم برداشته در عدد اطلع از امر خاتم عدد مرتبه
 در مبسطن منات خات مورانه و خود با جناب لا میرزا محمد زرقا و فنا
 در نود و اطار تصدیق نموده در عمر بر خود عدد در معانی اطار تأیید نموده
 و میفرمودند بدو ام عالم خوب بر کتب کار گذارنده است و در آن کتب
 صورت نموده از خود در جواب سینه نموده است و اسم میرزا مع هدی